

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دوکتور محمد ولی نیستانی

۲۱ جنوری ۲۰۱۶

از دوام جنگ الی استعفاء یا سقوط:

آلترناتیف های سیاسی که افغانستان با آنها روبه رو است

در نوشته ای که قبلاً تحت عنوان «چه باید کرد؟» منتشر شد، نگارنده این سؤال را مطرح ساخت که برای پایان بخشیدن به وضع بحرانی و خالی مشروعیت سیاسی موجوده در افغانستان چه اقدامی میتوان کرد. در آن نوشته پرسیده شد که: «آیا باید خاموش نشست و ناظر جنگ تن به تن میان غنی و عبدالله و سقوط کشور در عمق فاجعه دیگری شد و یا این که باید کاری کرد تا از فاجعه ای که در کمین نشسته است جلوگیری به عمل آید؟ اگر کاری باید کرد، چه باید کرد؟ راه نجات چیست و مقدمات این سفر مشکل و پر از خطر را چگونه و بر بنای چه مفکوره ای باید چید؟»

در این نوشته نخست اجمالی از پس منظر و دورنمای اوضاع کنونی ارائه می شود و سپس آلترناتیف هائی مورد بحث قرار می گیرند که در ارتباط با سؤال «چه باید کرد؟» در برابر مردم افغانستان قرار دارند.

بخش نخست

پس منظر و دورنما

در پیامد کودتای هفت ثور:

اوضاع بحرانی و پرتنش کنونی سرزمین ما افغانستان فصل جدیدی در بحران طولانی است که در پیامد کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ بر کشور مستولی شد. این حرکت ناشیانه و خام، صرفنظر از علل، اهداف، کشتارها، ویرانگری ها، و اشتباهات سیاسی-اجتماعی مکرر و فاحش آن، تحول بیسابقه و عمیقی را در مناسبات قدرت سیاسی گروه های اجتماعی در کشور سبب شد و خود در گردابی که در نتیجه این تحول بی لجام و غیرقابل مدیریت در جامعه ای عمیقاً سنتی و عقب نگهداشته شده ایجاد کرده بود، نابود گردید. یکی از میراث های شوم و ناخواسته ای که این کودتای خونین و بدفرجام به آن منجر شد، همانا تضعیف نقش و قدرت سیاسی اقلشار سیکولار و پیشتاز در جامعه و تقویت قدرت سیاسی قشر متحجر و عقبگرای مذهبی در کشور بود. در نتیجه این تغییر در تناسب قواء، دگماتیسم مذهبی و مدرسه و ملا و

تفنگ جانشین منطق و مکتب و معلم و قلم گردید و در چینهٔ مصالحه و دیگرپذیری در شعور سیاسی اکثریت مردم افغانستان مسدود شد.

میراث تباهنک دیگری که واقعهٔ ۷ ثور از خود بر جا گذاشت همانا بازشدن راه برای مداخلات عریان خارجی در کشور بود. ایدئولوژی سیاسی ضد اسلامی، فرامین اصلاحی غیرقابل تطبیق، و شیوهٔ دولنداری قهرآمیز کودتاچیان و حامیان داخلی و خارجی شان سبب شد تا از یکطرف داعیهٔ دین و مذهب به ابزار استثنائی بسیج مردمی (در برابر نظام «الحاد» و تجاوز) تبدیل شود و از سوی دیگر فرصت برای ظهور مجدد نیروهای فرار از مرکز که در دوران سلطنت با استفاده از قوهٔ قهریهٔ دولت سرکوب و وادار به سکوت شده بودند، در قلمرو کشور فراهم آید. نیروهای بیدار شدهٔ فرار از مرکز، با اتکاء بر مناسبات قومی/منطقه‌ئی/لسانی در اطراف داعیهٔ دفاع از دین گرد آمدند و به سرعت خود را به منابع قدرتهای ایدئولوژیک، تسلیحاتی و تمویلی خارجی پیوند زدند. در نتیجه، افغانستان حیثیت خط مقدم دفاع از اسلام و جهان اسلام را به خود کسب کرد و از یک کشور غیرمنسلک و اعتدال پسند به مرکز برخورد داغ ایدئولوژیک میان اسلام و غیراسلام (و آخرین میدان زور آزمائی میان پکت های ناتو و وارسا) مبدل شد. در این جریان، نیروهای به اصطلاح جهادی به فرق مختلف وابسته به مراجع مالی/ایدئولوژیک/تسلیماتی مختلف و بسی متضاد تقسیم شدند و این امر راه را برای مداخلات و رقابت های مخرب خارجی در کشور آسان و هموار ساخت.

فقدان مشروعیت نظام سیاسی:

مع هذا، شکی نیست که مصیبت بارترین اثری که کودتای ۷ ثور از خود بر جا گذاشت همانا ظهور خلای مشروعیت نظام سیاسی (**legitimacy of the political system**) در افغانستان بود.^۱ این خلاء در نتیجهٔ تضعیف و بالاخره سقوط قدرت مرکزی، عقده های تراکم یافتهٔ تاریخی مدعیان قدرت سیاسی، منافع و قدرت طلبی های سرکردگان قومی و مذهبی (مایل به فرار از مرکز)، و پیچیدگی های ناشی از مداخلات خارجی و قیومیت سیاسی، در کشور دهن باز کرد و حیات صدها هزار انسان بیگناه را همراه با سرنوشت صلح و ثبات در خود بلعید و نابود ساخت. بدین ترتیب، طوری که بر همه پیداست، از هفتم ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی بدینسو، کشور در آتش فقدان مشروعیت نظام سیاسی می سوزد و هیچ گروه یا جماعتی قادر نبوده است که علی رغم اعمال زور، حمایت های مزورانه و آشکار و مخفی خارجی، و استفاده از داعیهٔ اسلام و یا تجددگرایی، نظامی را پایه گذاری کند که واقعاً از مشروعیت سیاسی و حقانیت مردمی برخوردار بوده و حمایت همگانی را به خود جلب کرده بتواند.

وقایع یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ که منجر به ورود نیروهای ایالات متحده به افغانستان و سقوط نظام تاریک و قرون وسطائی طالبانی گردید، روزنهٔ امیدی را در برابر قشر روشن افغانستان گشود و افشار زیرین جامعه را، اقلماً برای مدتی، از شر مظالم و تعصبات مذهبی طالبانی و زورسالاری تفنگداران جهادی نجات بخشید. امیدواری چنین بود که

^۱ مشروعیت در علم سیاست و جامعه شناسی به حیث حالتی تعریف می شود که در آن اعضای اجتماع، حکومت، مؤسسات و اشخاصی را که بر آنها حکم می رانند، در امر حکمرانی محق و شایسته ببینند. موجودیت چنین پنداری، سبب می شود تا کسانی (اتباع) که تحت حکم قرار دارند، سلسلهٔ مراتبی را که میان آنها و حکمران وجود دارد بپذیرند و وظایفی را که باید در قبال مرجع حکم به عهده داشته باشند، بپذیرا شوند. هرگاه این احساس و پندار میان اعضای اجتماع عمومیت پیدا کند، گفته می شود که نظام حاکم از مشروعیت سیاسی برخوردار است. مشروعیت حکم یا نظام سیاسی، بالنوبه، سبب می شود تا نظم عمومی جمعی در اجتماع از مؤثریت و اتفاق نظر بیشتر برخوردار شده و عادلانه پنداشته شود. وجود چنین پذیرش عمومی حق حاکمیت حکمران، کار ایجاد نظم و حل معضله های سیاسی/امنیتی اجتماع را سهولت بخشیده و از هزینه هائی که برای ایجاد نظم اجتماعی ضروری است، می کاهد.

برای بحث مزید دربارهٔ مفهوم مشروعیت میتوان به وبسایت دایرة المعارف پرستن در آدرس انترنیتی ذیل مراجعه کرد:

<http://pesd.princeton.edu/?q=node/255>

ایالات متحده در همکاری با یاران جهانی خود بتواند از طریق بذر تخم دموکراسی، به مشکل عدم مشروعیت نظام سیاسی در افغانستان نقطه پایان گذارد و سرنوشت مردم را به مردم و نمایندگان مشروع شان بسپارد. وقایع چهارده سال اخیر نشان داد که نه تنها سرنوشت مردم به مردم سپرده نشد، بلکه ذریه دموکراسی نیز در زیر چکمه های خونین جنگ سالاری و افراطیت لگدمال شده و کشور به یک مستعمره ارزان قیمت و لابراتوار جنگ علیه تروریسم جهانی مبدل گردید. نظامی که انتظار مرفت بر پایه های دموکراسی و عدالت اجتماعی/اقتصادی استوار باشد، از طریق سیاست مصلحتی و سرقت دارائی ها و رأی مردم، به اولیگارشی جهادی و کارخانه تقسیم امتیازات و غارتگری حکومتی استحاله کرد.

دوام سی و هفت ساله جنگ، بحران مشروعیت سیاسی، و نبود کدر سالم رهبری بسی از ما افغان ها را، چه در داخل و چه در خارج از کشور، از یافتن راه حل عملی و قابل تطبیق برای معضله سیاسی کشور مایوس ساخته و سبب شده اند تا به آینده، در سایه ابهامات و نارسائی های گذشته، با عدم اطمینان و بدبینی نگاه کنیم. از این جاست که بسی از عقول برجسته ما خود را به شرح و بسط و نقد گذشته های دور و نزدیک مصروف می سازند و از تفکر در باب آینده و جست و جوی جدی در راه برون رفت از بحران کنونی حذر می کنند. عده ای هم با شدت و حدت تمام از حالت کنونی اظهار بیزار می کرده و به انتقاد از دستگاه بی کفایت و نارسای حکومت تحت الحمایه کنونی می پردازند، بدون این که بدیل بهتری ارائه کنند و یا به فرمولی دست یابند که توانائی حل معادله چندین مجهوله کنونی را داشته باشد. طوری که پیدا است، حتی آنانی که عملاً در سیاست کشور دست اندرکار اند، با سردرگمی که در نتیجه پیچیدگی اوضاع عاید حال شان شده است، سرنوشت خود و کشور را به چرخش بی امان روزگار سپرده و انتظار معجزه ای را دارند تا خود، و به زعم خود، مملکت را از انهماک در گردابی که در آن گیر افتاده است، نجات بخشند.

با این حال، امروز چنین می نماید که بحران مشروعیت نظام سیاسی در افغانستان به اوج شدت خود رسیده و کشور و مردم آن را با احتمالات بس نامیمون و خطرناک روبه رو ساخته است. بحران مشروعیت نه تنها قوه اجرائیه را از اقدام و عمل در راه تأمین امنیت و نظم اجتماعی باز داشته است، بلکه دو قوای دیگر (تقنین و قضائی) را نیز به فلج سوق داده و به بی سرنوشتی و سردرگمی دچار ساخته است.

در بیان مختصر، بحرانی که امروز در اثر فقدان مشروعیت سیاسی در کشور ظهور کرده است، می تواند، در صورت دوام، راه را به سوی تجدید جنگ داخلی تمام عیار و دوامدار (که در نهایت، احتمالاً منجر به تجزیه و تلاشی قلمرو سیاسی کشور خواهد شد) هموار سازد و یا برای دوام و استحکام مزید وضع مستعمراتی کنونی کشور حقایق و توجیه قانونی/عملی فراهم آورد. در هر دو صورت، دوام عدم مشروعیت سیاسی کنونی می تواند صلح و ثبات، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی افغانستان را با تهدیدات بدتر از امروز و هرج و مرج غیرقابل مدیریت مقابل سازد؛ زیرا نظام سیاسی داروینستی امروز جهان حکم می کند که اگر ملتی نتواند امور زندگی سیاسی خود را، خود، بر بنای مشروعیت سیاسی و تأمین حقوق شهروندی مدیریت کند، یا باید محو و مدغم شود و یا باید استقلال خود را در گرو قدرت حمایتی بگذارد که توانائی چنین مدیریتی را دارد.

دورنما:

در اینجا باید یادآور شد که امروز چشم انداز و معادلات سیاسی جهان و اطراف افغانستان با سرعت تمام در حال تحول اند. از احتمال بعید به نظر نمی رسد که این تحول، تجدید نقشه سیاسی بخش هائی از آسیا و افریقا را به دنبال داشته باشد. در صورتی که چنین تجدیدنظری دامنگیر آسیا شود، افغانستان به حیث یک کشور ضعیف، درحال جنگ، و

غیرقابل اداره نخستین کاندید برای اشمال در آن خواهد بود. تغییر موضع پاکستان در رابطه با حمایت از دهشت افگنی، نیاز و علاقه روز افزون چین و هند به بازارهای منطقه، دوام روابط درازمدت و استراتژیک امریکا و انگلیس با پاکستان، نیازهای امنیتی و معضله های اقتصادی درازمدت روسیه، و بهبود روابط جهان غرب با ایران، بدون شک، به تنزل ارزش استراتژیک افغانستان در محاسبات جهان غرب خواهد انجامید. چنین تنزلی می تواند سبب گردد تا سرنوشت افغانستان یک بار دیگر به دستان آتش افروز یک یا چند کشور منطقه سپرده شود.

با این دورنما و در چنین حالتی، اگر بنا باشد کشوری در نقشه جهان به نام افغانستان باقی بماند و مردم آن وحدت و استقلال خود را حفظ نمایند، لازمی است افغانستان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، بر ناامیدی و یاسی که در بالا به آنها اشاره شد، غالب آیند و مهر سکوتی را که برای آسودگی جسمی و روانی فردی بر لب گذاشته اند بشکنند؛ زیرا شکی نیست آنانی که با حمایت قدرت مندان خارجی و از طریق دزدی رأی و خیانت به اعتماد مردم، بر سرنوشت کشور ما حاکم ساخته شده اند، به تطبیق پروژه ای مؤظف اند که می تواند دوام قیمومت، عقب مانگی، و حتی تجزیه و تلاشی کشور ما را در پی داشته باشد. این حقیقت تلخ ایجاب می کند تا از غشای نرم زندگی روزمرگی بیرون رویم و به پیچیدگی های آینده سختی که در پیش رو داریم مجدانه بیندیشیم.

در اخیر این بخش باید یک بار دیگر تأکید کرد که کلید پایان بخشیدن به وضع بحرانی کنونی و جلوگیری از دوام تکرار آن در آینده همانا نهادینه ساختن مشروعیت سیاسی در کشور است. چنانکه آگاهان امور مستشعر اند، آرمان مشروعیت نظام سیاسی در افغانستان، آرمانی است که از شروع نهضت مشروطیت در کشور از روزهای آغازین قرن بیستم تا کنون با موانع عدیده، من جمله موانع ناشی از ساختار قبیله ئی جامعه، استبداد داخلی، و مداخله خارجی برخورد کرده و نتوانسته است جامه عمل به تن کند. این بار نیز امر بخشیدن مشروعیت به نظام سیاسی در کشور کار ساده و سهلی نبوده و مستلزم اجماع و درایت ملی و مبارزه با داعیه های آتش افروز قبیله ئی است. رسیدن به چنین اجماع و درایت ملی محض از طریق بحث و مناظره آزاد و صادقانه و تمرین جدی و دوامدار در راه یک دیگر پذیری و دیگر پذیری (inclusiveness) میسر خواهد شد.

در بخش دوم این نوشته، نخست، با تذکار نکاتی چند در باب واقعیت های موجود در کشور، مجملی از اوضاع ناهنجار و حالت بی ارادگی سیاسی حاضر ارائه خواهد شد و سپس آلترناتیف هائی مورد بحث قرار خواهند گرفت که محتملاً آینده کشور را رقم خواهند زد. در بخش سوم نوشته سعی به عمل خواهد آمد تا راه های ممکنه خروج از خلی مشروعیت سیاسی کنونی شناسائی شوند تا باشد روزنه امیدی به سوی ختم بحران و ایجاد یک نظام سیاسی مشروع در کشور گشایش یابد.

پایان بخش اول